

بررسی نقش گشت های پیشگیرانه پلیس در نقاط جرم خیز در کنترل وقوع جرایم

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲

تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۲/۲۵

مهدی جاوید^۱، مسلم جمشیدی^۲، سروش بهریر^۳

چکیده

بیان مسئله: در سال‌های اخیر متخصصان علوم پلیسی و جرم‌شناسی بر متمرکز کردن اقدامات پیشگیری از جرایم بر نقاط جرم خیز تأکید کرده‌اند. مطالعات نشان داده است که جرایم الزاماً در خارج از شهرها و اماکن باز شهری که ظاهری مناسب برای ارتکاب اعمال مجرمانه دارند رخ نمی‌دهند، بلکه قسمت عمده‌ای از جرایم در اماکن به دور از چشم پلیس و نقاط جرم خیز درون شهری رخ می‌دهند. بنابراین اگر پلیس تمرکز خود را بر این گونه نقاط معطوف سازد، جرایم و مشکلات ناشی از آنها ممکن است کاهش چشم‌گیری یابد. ضمناً منطقی به نظر می‌رسد که پلیس برای پیشگیری و مهار روند رو به رشد جرایم، منابع و امکانات محدود خود را بر چند نقطه‌ای که بیشترین جرایم در آنها رخ می‌دهد، متمرکز کند.

اهداف: بدین منظور، هدف بررسی اهمیت مکان وقوع جرم و شناسایی نقاط جرم خیز و نقش گشت‌های پلیس در آن می‌باشد و همچنین بررسی عملکرد گشت‌های ستی پلیس ایران در نقاط جرم خیز و چالش‌های موجود با هدف به دست آوردن راهکارهای نوین و جایگزین است.

روش: در این مقاله سعی شده است با به کارگیری روش‌های اسنادی-توصیفی و از طریق مراجعه به آثار مکتوب اعم از کتب، مقاله‌های علمی و سایت‌های مرتبط ضرورت‌شناسایی نقاط جرم خیز و نقش گشت‌های پلیس در پیشگیری از وقوع جرایم بیان شود.

نتایج: نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که پلیس با استفاده از راهکارهای مدرن و جایگزین، مانند گشت‌های هدایت شده، استفاده از فناوری‌های GIS و GPS، ایست و بازرسی‌های هدفمند، گروه‌بندی نیروها، می‌تواند عملکرد مؤثری در پیشگیری از وقوع جرایم در نقاط جرم خیز داشته باشد.

کلیدواژه‌ها:

پیشگیری از جرایم / نقاط جرم خیز / گشت‌های ستی پلیس / گشت‌های هدایت شده / گشت‌های پیشگیرانه / ایست و بازرسی‌های هدفمند /

۱- مدرس دانشگاه علوم انتظامی

۲- مدرس دانشگاه علوم انتظامی

۳- عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی

جامعه امروزی برای حل مؤثر مشکل جرایم و برقراری امنیت اجتماعی که حق مسلم هر انسانی است، چشم امید به سوی پلیس دوخته است. تفکرات و راهبردهای پلیس نیز در حل معضل جرم و پیشگیری از وقوع آن با گذشت زمان سیر تکاملی به خود گرفته است. در گذشته، جامعه همواره از پلیس این نارضایتی را داشته که هدف اصلی آنان فقط دستگیری مجرمان از طریق گشت‌های سنتی پلیس، تحقیقات جنایی و تماس‌های مردم با مراکز فوریت‌های پلیس بوده است. امروزه که پلیس به محدودیت‌ها و عدم کفایت این ابزارها پی برده است، به استفاده از ابزارهای نوین در پیشگیری از وقوع جرایم علاقه‌مند شده است. از جمله این ابزارهای مدرن و جایگزین می‌توان به شناسایی نقاط جرم خیز از طریق فناوری‌های نوین رایانه‌ای، GIS و GPS، گماشتن گشت‌های هدایت شده در نقاط جرم خیز، گروه بندی نیروها، استفاده از گشت‌های پیاده و جامعه محور اشاره کرد. تفاوت اقدامات جدید با گذشته در آن است که پلیس به جای واکنش در برابر جرایمی که به وقوع پیوسته، سعی بر پیش بینی و پیشگیری از وقوع آنها دارد.

از جمله این راهبردهای مؤثر می‌توان به شناسایی نقاط جرم خیز و استفاده از گشت‌های هدایت شده و پیشگیرانه اشاره کرد. در مقاله حاضر ابتدا اهمیت شناسایی نقاط جرم خیز در پیشگیری از وقوع جرایم بیان شده و سپس نظریه‌های تایید کننده این دیدگاه تبیین گردیده است. در آخر، به نقش گشت‌های پلیس در پیشگیری و کنترل جرایم در این مناطق پرداخته شده است.

پیشینه تحقیق

اخیراً پلیس در کشورهای پیشرفته پیشگیری از وقوع جرایم، دیدگاه‌های خود را به افق‌های دوری متمرکز کرده اند. گلدشتاین^۱ (۱۹۹۷) در مقاله تأثیرگذار با عنوان «توسعه امور پلیسی: اتخاذ رویکرد مبتنی بر حل مسئله» خود عنوان می‌کند پلیس به جای آنکه به دنبال تصحیح ساختار سازمانی و مدیریتی خود باشد، باید به

1. Goldstein

شناخت، تجزیه و تحلیل جرایم و حل مشکلات ناشی از جرایم بپردازد. این همان نکته‌ای که پلیس کشور ما دقیقاً با آن درگیر است، زیرا هنگامی که فرمانده پلیس تغییر می‌کند ساختارها به کلی دگرگون می‌شوند و منابع پلیس صرف انجام امور اداری غیرضروری می‌شود. در این مواقع، پلیس بیش از آنکه به فکر حل مشکلات جرایم باشد به فکر سازمان خود است؛ مشکلی که گلداشتین به زیبایی به آن اشاره کرده است.

براگا (۲۰۰۲) می‌گوید که برای پیشگیری و حل مؤثر جرایم باید مشکلات را دقیق‌تر شناسایی کرد، سپس به تحقیق و پژوهش در مورد آنها پرداخت، و با بررسی دقیق ماهیت راهبردهای حال حاضر پلیس و شناخت نقاط ضعف و قوت آنها، راهبردهای جایگزین را ابداع و آنها را اجرا کرد. کندی (۱۹۹۳) و براگا (۲۰۰۵) اظهار می‌کنند که بسیاری از پلیس‌های کشورهای پیشرفته پس از انتشار مقاله گلداشتین به امور پلیسی مبتنی بر حل مسئله روی آوردند و تحقیقات نشان داده است در پیشگیری از وقوع جرایم گام‌های مؤثری برداشته و راهبردهای مؤثری را در پیش گرفته‌اند.

مقیمی و قورچی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان «بستن کوجه‌ها و کاهش جرم» بیان می‌کند که امروز، کشورهای متمدن به این نتیجه رسیده‌اند که بخش اعظم مبارزه اساسی با جرم از طریق پیشگیری است. وی متذکر می‌شود امروزه پلیس سعی می‌کند از طریق شناسایی و انتخاب برخی مناطق که جرم بیشتری در آنها اتفاق می‌افتد به کنترل جرایم بپردازد.

تیلور (۱۹۹۸) در تحقیق با عنوان «جرم و مکان» شرح می‌دهد که مکان‌های جرم خیز بیان‌گر یک مکان با میزان بالای جرم است. محدوده این مکان بخشی از شهر، محله‌ای کوچک یا چند خیابان مجاور یکدیگر و حتی ممکن است یک خانه یا مجتمع مسکونی باشد.

کلانتری و توکلی (۱۳۸۶) در تحقیقی با عنوان «شناسایی کانون‌های جرم خیز شهری» توضیح می‌دهند که در راستای شناسایی و تعیین کانون‌های جرم خیز و به تصویر کشیدن آنها از طریق نقشه‌های جرم می‌توان از سیستم‌های اطلاعات

جغرافیایی (GIS) بهره گرفت تا از این طریق این مناطق را تحت کنترل درآورد یا زمان و مکان احتمالی جرایم را در آینده پیش‌بینی کرد.

در تحقیقی که توسط شرمین و ویسبورد در شهر مینوپولیس انجام شد، آنان ۱۱۰ نقطه جرم خیز را به صورت تصادفی انتخاب و آنها را به دو گروه تقسیم کردند. یکی از گروه‌ها را برای مدتی معین تحت مراقبت بیشتر و گشت پلیس قرار دادند. پس از گذشت ۱۰ ماه از آغاز اجرای طرح، بررسی‌ها نشان داد که تفاوت معناداری از بعد جرم و میزان تماس با پلیس و میزان تخلفات و نابهنجاری‌های مشاهده شده در آن مناطق بین دو گروه وجود دارد. شرمین و ویسبورد نتیجه‌گیری کردند که حضور پلیس در نقاط جرم خیز اثر بازدارندگی قابل ملاحظه‌ای بر جرایم دارد. آنها خاطر نشان کردند: «وقت آن است که جرم‌شناسان دیگر نگویند ادله و شواهدی دال بر این موضوع وجود ندارد که گشت‌های پلیس در نقاط جرم خیز بر پیشگیری از وقوع جرایم تأثیر ندارد» (ویسبورد، ۲۰۰۵: ۲۲۸).

چارچوب نظری

نقاط جرم خیز و پیشگیری از وقوع جرایم

در سال‌های اخیر متخصصان و دانشمندان علوم جنایی، پلیسی و جرم‌شناسی دربارهٔ متمرکز کردن اقدامات پیشگیری از جرایم بر محل وقوع جرایم تأکید کرده‌اند. مطالعات نشان داده است که جرایم الزاماً در خارج از شهرها و اماکن باز شهری که ظاهری مناسب برای ارتکاب اعمال مجرمانه دارند رخ نمی‌دهند، بلکه قسمت‌های عمده‌ای از جرایم، در برخی محل‌های کوچک شهری و «نقاط جرم خیز» رخ می‌دهند (ویسبورد و همکاران^۱، ۱۹۹۲؛ شرمین و همکاران^۲، ۱۹۸۹).

محققان همچنین توصیه کرده‌اند که اگر مأموران پلیس تمرکز خود را بر این محل‌ها و نقاط جرم خیز معطوف سازند، جرایم و مشکلات ناشی از آنها کاهش چشمگیری خواهد یافت (براگا، ۲۰۰۵؛ شرمین و ویسبورد، ۱۹۹۵). ضمناً منطقی به

1. Weisburd et al.
2. Sherman et al.

نظر می رسد که پلیس برای پیشگیری و مهار روند رو به رشد وقوع جرایم، منابع و امکانات محدود خود را بر چند نقطه ای که بیشترین جرایم در آنجا رخ می دهد، متمرکز کند. در واقع اگر بتوان نقاط جرم خیز را کنترل کرد، ممکن است بتوان نرخ مجموع جرایم را نیز کاهش داد.

شناسایی نقاط جرم خیز و انجام عملیات های پلیسی در بین سازمان های پلیس گسترش زیادی یافته است. تقریباً در کشورهای پیشرفته، از هر ۱۰ اداره پلیس ۷ اداره از این امر برای پیشگیری از وقوع جرایم استفاده می کنند (ویسبورد و همکاران، ۲۰۰۳). تحقیقات نشان می دهد که این گونه اقدامات پلیس، مانند گشت های هدایت شده، تأثیر بسیار زیادی بر نتیجه اقدامات پیشگیری از وقوع جرایم دارد (اسکوگان و فریدول^۱، ۲۰۰۴).

اهمیت مکان وقوع جرم در پیشگیری از وقوع جرایم

تحقیقات و نظریه های سنتی حوزه جرم شناسی معمولاً بر بررسی نقش فرد و جامعه در بروز جرایم متمرکز بوده است. جرم شناسان هنگام بررسی نقش فرد همواره به دنبال درک این موضوع بوده اند که چرا برخی افراد مرتکب جرم می شوند (راین^۲، ۱۹۹۳)، و اینکه چرا برخی مجرمان در مراحل مختلف زندگی خود در برخی فعالیت های مجرمانه شرکت می کنند و در برخی مراحل دیگر زندگی از جرم دوری می کنند (سامپسون و لوب^۳، ۱۹۹۳).

متخصصان جرم شناسی همواره تلاش کرده اند که دریابند چرا برخی از جرایم در برخی جوامع و در سطوح متفاوتی از مجرمیت رخ می دهند و در برخی دیگر چنین پدیده هایی مشاهده نمی شوند.

اما در جرم شناسی سنتی این باور رایج بوده است که عوامل وضعی نقش کم اهمیتی در بروز جرایم داشته است (کلارک و فلسون^۴، ۱۹۹۳؛ تراسلر^۵، ۱۹۹۳)؛ اما

1. Skogan and Frydl
2. Raine
3. Sampson and Laub
4. Clark and Felson
5. Trasler

تحقیقات اخیر نقش «مکان مناسب» را در وقوع جرم تبیین کرده‌اند (رجوع به ویسبورد، ۲۰۰۵).

کوهن و فلسون^۱ در سال ۱۹۷۹ انتقادهایی را نسبت به رویکردهای سنتی جرم شناسی مطرح کردند که تأثیر بسزایی بر تمرکز رویکردهای پیشگیرانه بر محیط و محل وقوع جرم داشت. آنها با مطرح کردن نظریه «فعالیت های روزمره» گفتند که وجود «متخلف و مجرم با انگیزه» تنها عامل مؤثر در بروز جرم نیست، بلکه وجود «هدف مناسب» و فقدان «نگهبان مترصد و قابل» نیز از عوامل تأثیرگذار به شمار می‌روند. آنها طی تحقیقات خود نشان دادند که با تغییر ماهیت هدف و نوع نگرهبانی نرخ جرم نیز کاهش می‌یابد و به عبارت بهتر، راهبردهای پیشگیری مبتنی بر محل وقوع جرم ممکن است نتیجه مثبت در بر داشته باشد. آنها همچنین نشان دادند این عقیده که جرم تنها به علت انگیزه فردی مجرمان رخ می‌دهد، افراطی و غیرمنطقی است.

در ادامه فعالیت های کوهن و فلسون، جرم شناسان انگلیسی نیز از قبیل روناد کلارک، رویکردهای پیشگیری وضعی از جرایم را از بُعد نظری و عملی مورد تحقیق و پژوهش قرار دادند (کلارک، ۱۹۹۵). تمرکز اصلی آنها در پیشگیری بر کاهش فرصت ارتکاب جرم در محیط وقوع جرم استوار بود. تحقیقات آنها نیز نارسایی های نظریه های سنتی جرم شناسی را در مورد پیشگیری از وقوع جرایم به خوبی آشکار کرد. بنابراین آنها تلاش کردند به جای اصلاح و تغییر رفتار مجرمان که ممکن است کاری دشوار و شاید دست نیافتنی باشد، فرصت ارتکاب جرم را از بین ببرند. در این نوع پیشگیری ها این شعار مطرح است که «فرصت، دزد را به وجود می آورد». طرفداران پیشگیری وضعی از وقوع جرایم طی یک سلسله مطالعات موردی، این امر به خوبی نشان دادند که کاهش فرصت جرم در برخی نقاط حساس، خاص و جرم خیز به پیشگیری از وقوع جرایم و کاهش آنها ختم می شود (کلارک، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵).

1. Cohen and Felson

یکی از نتایج این تحقیقات آن بود که محل وقوع جرم، نقطه تمرکز بسیار خوبی برای متخصصان پیشگیری از جرایم است. در اواسط دهه ۱۹۸۰ گروهی از جرم شناسان به بررسی نحوه توزیع جرایم در اماکن پرداختند. یافته های آنان تغییراتی اساسی در دیدگاه های بسیاری از کارشناسان این حوزه به وجود آورد و نقش پلیس را در پیشگیری از جرایم برای آنان پر رنگ کرد. شاید یکی از تاثیرگذارترین پژوهش ها را لارنس شرمین و همکارانش انجام دادند (شرمین، گارتین و برگر^۱، ۱۹۸۹). آنان با بررسی نحوه توزیع جرایم در شهر مینوپولیس دریافتند ۵۰ درصد از تماس های درخواست کمک از پلیس، به سه نقطه خاص در شهر محدود می شود. مطالعات دیگری نیز انجام شده است و همگی حاکی از این واقعیت اند که برخی اماکن خاص و جرم خیز پذیرای بخش عمده و قابل توجهی از جرایم هستند (ویسبورد و گرین^۲، ۱۹۹۴). جرایم رخ داده در این اماکن الزاماً به انگیزه های فردی یا اجتماعی ربط نداشتند، بلکه محیطی مناسب برای ارتکاب جرم بودند. این موضوع توجه متخصصان پیشگیری از جرایم را به سوی اماکن و محل های خاصی که بخش عمده جرایم در آنها رخ می دهند، سوق داد. آنان از این اماکن با عنوان «نقاط جرم خیز» یاد کردند.

ویسبورد و شرمین با تحقیقات گسترده ای که در زمینه نقاط جرم خیز انجام دادند بر آن شدند تا راهبردهای عملی برای پیشگیری از وقوع جرایم انجام دهند. یکی از این طرح ها، قرار دادن گشت های هدایت شده پلیس در نقاط جرم خیز بود؛ و این همان نکته ای بود که در جرم شناسی سنتی به آن بهایی داده نشده بود. آنها عقیده داشتند از آنجا که بیش از نیمی از تماس های درخواست کمک به پلیس فقط از سه نقطه شهر انجام شده است، پس بهتر است گشت ها را در آنجا مستقر کرد. با این اقدام نه تنها می توان جرایم را کاهش داد، بلکه نیروهای پلیس در نقاط دیگر سرگردان نخواهد شد (ویسبورد، ۲۰۰۵).

1. Sherman, Gartin and Burger
2. Weisburd and Green

البته این دیدگاه در مورد پیشگیری از جرایم در نقاط جرم خیز سؤالات زیادی را در ذهن پلیس و متخصصان جرم شناسی مطرح کرد. برای مثال، چگونه می‌توان فهمید که با پیشگیری از جرم در یک نقطه، جرم به نقطه ای دیگر کشیده نشود؟ در پاسخ به این سؤال شرمین و ویسبورد عنوان کردند که «**جابه‌جایی جرم**» ممکن است رخ دهد، اما الزاماً این طور نخواهد بود و شاید هم رخ ندهد. آنان همچنین استدلال کردند که وظیفه نخست و اصلی محققان آن است که تأثیر بازدارندگی حضور پلیس در نقاط جرم خیز را بررسی کنند.

روش شناسی پژوهش

در مقاله حاضر با مرور راهبردهای نوین به کار گرفته شده در کشورهای پیشرفته از طریق روش اسنادی- توصیفی و واکاوی ادبیات موجود، مقالات و سایت های علمی معتبر، ضمن تبیین ضرورت شناسایی نقاط جرم خیز، تلاش شده است تا چالش های گشت های سنتی پلیس و میزان کارآیی آنها در پیشگیری از وقوع جرایم بیان شده و به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. ضرورت شناسایی نقاط جرم خیز در پیشگیری از وقوع جرایم چیست؟
۲. گشت‌های سنتی پلیس در پیشگیری از وقوع جرایم تا چه حد مؤثر بوده‌اند؟

یافته‌ها

گشت ها و اقدامات سنتی

سه عنصر اصلی امور پلیسی سنتی در پیشگیری از وقوع جرایم شامل گشت های تصادفی، واکنش به تماس های شهروندان با مرکز فوریت های پلیسی (۱۱۰) و ایست و بازرسی های سنتی می شود.

در گشت های تصادفی وقتی مأموری در نوبت کاری خود به کلانتری می رود، کلید خودروی گشت که در اختیار مأمور قبلی بوده، به وی داده می شود و او نیز گشت‌های روزمره خود را آغاز می کند. او سپس در محدوده *جغرافیایی* تعیین شده

که «موقعیت مطلق» و دقیق آن مشخص نیست، به گشت‌های تصادفی می‌پردازد. گاهی اوقات نیز از کلانتری با وی تماس می‌گیرند و او نیز هرچه را لازم است انجام دهد، ممکن است انجام دهد (از قبیل دستگیری، کمک‌های اولیه، خاتمه دادن به نزاع‌های محلی و ...). این حالت همان واکنش به تماس‌های شهروندان به مرکز فوریت‌های پلیسی (۱۱۰) است. مأمور به محض آنکه مأموریتش را انجام داد، سراغ ماموریت و واکنش به تماسی دیگر می‌رود. گاهی اوقات نیز با ترتیب دادن ایستگاه‌های بازرسی یا موارد مشابه در برخی اماکن که تردد شهروندان در آنجا زیاد است، تلاش می‌کنند مجرمان احتمالی را شناسایی و از وقوع جرایم پیشگیری کنند. این موارد از جمله روش‌های سنتی پلیس است. اما آیا گشت‌های تصادفی در برخی اماکن (که ممکن است جرم خیز باشند یا خیر)، واکنش‌های سنتی به تماس‌های ۱۱۰ و اجرای ایست و بازرسی در برخی اماکن پرتردد (که معمولاً مجرمان می‌دانند مکانی مناسب برای انجام فعالیت‌های مجرمانه نیست) امنیت را برای شهروندان ایجاد و از جرایم پیشگیری می‌کند؟ آیا روش‌ها اصولاً مؤثرند؟ آیا این کارها به تنهایی یا تلقیق آنها با یکدیگر تنها کاری است که پلیس می‌تواند انجام دهد؟

گشت‌های تصادفی

ویلسون (۱۹۷۷: ۱۵۶) یکی از بنیانگذاران امور پلیسی معاصر در کتاب «اداره امور پلیسی»^۱ می‌گوید: «گشت‌های [تصادفی] پلیس ستون فقرات امور پلیسی هستند». او همچنین عنوان می‌کند که پلیس باید در همه جا حاضر باشد تا فرصت ارتکاب جرم را از بین ببرد و از وقوع جرم پیشگیری کند. بنابراین، اگر مجرمان احساس کنند پلیس ممکن است هر لحظه در محل حاضر شود، پس کمتر به ارتکاب اعمال مجرمانه روی می‌آورند.

وی معتقد بود که بر اساس نوع حوزه استحفاظی، ویژگی‌های محلی و حجم کاری باید مأموران را در نوبت‌های کاری مختلف به گشت مشغول داشت. بر اساس این نظریه مفهوم گشت‌های تصادفی و تجزیه و تحلیل جرایم به وجود آمد.

اما در پاسخ به این سؤال که گشت های پیشگیرانه تصادفی تا چه حد در کنترل و پیشگیری از وقوع جرایم مؤثر هستند، مطالعات انجام شده در ایالات متحده (شهر کانزاس) نشان داده است که گشت های تصادفی پلیس بر کنترل جرایم، پیشگیری از وقوع آنها و کاهش احساس ترس شهروندان از جرم تأثیری ندارد (کلینگ و همکاران، ۱۹۷۴).

در گذشته اغلب افراد عقیده داشتند که افزایش مأموران گشتی پلیس باعث کاهش جرایم و غیبت پلیس موجب افزایش جرایم می شود. در واقع آزمایش کانزاس سیتی نشان داد شالوده اصلی کار پلیس بر بنایی سست پی ریزی شده و اساس درستی ندارد (دمپسی و فورست^۱، ۲۰۰۸). اخیراً نیز در کلان شهر تهران مشاهده می شود که برای پیشگیری از وقوع جرایم و بالا بردن احساس امنیت شهروندان، تعداد زیادی از مأموران پلیس در اماکن و خیابان های مختلف گماشته می شوند که این امر اشتباه است و نتیجه ای جز اتلاف منابع انسانی در پی ندارد.

واکنش های سنتی به تماس های شهروندان به ۱۱۰

فرض زیر بنایی در این نوع راهبرد آن است که پلیس می تواند مجرمان را در حین ارتکاب جرم یا فرار از صحنه جرم دستگیر کند. سناریوی مطلوب در این موارد این گونه است: شهروندی جرمی را مشاهده می کند و فوراً با ۱۱۰ تماس می گیرد. پلیس در چند ثانیه در محل حاضر می شود و مجرم را دستگیر می کند. این فرض بسیار عالی است، اما آیا واقعاً این اتفاق می افتد؟

رویکردهای سنتی به تماس شهروندان با ۱۱۰ بر اساس فرضیات آزمایش نشده از گشت های پلیسی استوار است. این رویکرد شامل سه بخش اصلی می شود که هر کدام نیازمند زمان مخصوصی است:

۱. زمان بین وقوع جرم و تماس قربانی یا شاهد با پلیس ۱۱۰ (کنترل این عنصر خارج از توان پلیس است).

1. Dempsey and Forst

۲. زمان مورد نیاز پلیس برای پردازش و ارزیابی تماس (پاسخ به تلفن، گرفتن اطلاعات و ارسال مأمور)

۳. زمان بین اطلاع به مأمور حاضر در کلانتری یا در حال گشت و رسیدن مأمور به صحنه جرم.

این گونه واکنش‌ها برای پیشگیری از جرایم به دلایل متعددی کارایی چندانی ندارد. ابتدا آنکه شهروندان عموماً نمی‌توانند با مشاهده جرم به سرعت با پلیس تماس بگیرند. دیگر آنکه بسیار بعید است و در عمل نیز مشاهده می‌شود که پلیس نمی‌تواند به موقع (حداکثر ۲ یا ۳ دقیقه) خود را در محل حاضر کند و با وجود منابع و نیروی انسانی محدود پلیسی این کار تقریباً در حال حاضر غیر ممکن است. بنابراین این راهبرد کارایی چندانی ندارد.

ایست و بازرسی سنتی

در عملیات‌های ایست و بازرسی سنتی، مأموران در زمان‌های خاص و در محل‌های خاص که معمولاً ثابت است گماشته می‌شوند و خودروها و افراد مشکوک را بازرسی می‌کنند. یکی از معایب این گونه اقدامات آن است که بر اساس الگوی ثابتی انجام می‌شود و شناسایی الگوی آن برای مجرمان چندان دشوار نیست. بنابراین مجرمان مکان و زمان انجام فعالیت‌های مجرمانه خود را تغییر می‌دهند و با این کار راهبردهای پلیسی برای پیشگیری از جرایم بی‌اثر می‌ماند. این گونه ایست و بازرسی‌ها هدمند باشند و در نقاط جرم‌خیز که موقعیت دقیق آن مشخص شده است متمرکز شوند، مؤثرتر واقع خواهند شد.

گشت‌ها و اقدامات مدرن و جایگزین

در پیشگیری مؤثر از وقوع جرایم می‌توان به جای گشت‌های تصادفی از گشت‌های هدایت شده در اماکن جرم‌خیز (که مجهز به فناوری GPS و GIS باشند)، به جای واکنش‌های سنتی به تماس‌های گرفته شده با ۱۱۰، از راهبرد گروه‌بندی نیروها (به عنوان نمونه تقسیم‌بندی به سه گروه تیم واکنش به تماس‌های ضروری، تیم واکنش

به تماس‌های غیر ضروری و تیم گشت‌های هدفمند در نقاط جرم خیز، به جای ایست و بازرسی‌های سنتی از ایست و بازرسی‌های هدفمند و به کارگیری مأموران راهنمایی و رانندگی و در نهایت، علاوه بر گشت‌های خودرو از گشت‌های پیاده و گشت‌های جامعه محور استفاده کرد.

استفاده از گشت‌های هدفمند در نقاط جرم خیز

برای آنکه بتوان به هدف خاص دست یافت، باید تصور آشکار و واضحی از هدف داشت. تصور کنید مأمور پلیسی می‌خواهد با یک اسلحه همزمان به بیست هدف شلیک کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ ممکن است تیرش به یکی از اهداف اصابت کند یا ممکن است اصلاً به هیچ کدام نخورد. گشت‌های تصادفی نیز این گونه‌اند.

درگشت‌های هدایت شده این عامل در نظر گرفته می‌شود که باید تصور واضحی از منطقه مورد نظر در ذهن داشت. متخصصان تجزیه و تحلیل جرایم، باید موقعیت دقیق وقوع جرایم را برای مأموران گشتی مشخص کنند و آنها را در «زمان مناسب» به مأموریت بفرستند. گشت‌های هدایت شده را می‌توان بر اساس شکایت‌های شهروندان نیز طراحی کرد. دمپسی و فورست (۲۰۰۸) در کتاب «مقدمه‌ای بر امور پلیسی» در این مورد عنوان می‌کنند که در کشورهای پیشرفته‌ای که از فلسفه امور پلیسی جامعه محور استفاده می‌شود، به گشت‌های پلیس آزادی عمل داده می‌شود که بر اساس تجربیات خود، صحبت با شهروندان و تجزیه و تحلیل جرایم به انجام گشت‌های هدایت شده مبادرت ورزند. مطالعات مختلف نشان می‌دهد گشت‌های هدایت شده تأثیر معناداری بر پیشگیری از وقوع جرایم دارند (شرمن، ۱۹۹۴).

استفاده از GPS و GIS در گشت‌های هدایت شده

پلیس می‌تواند برای تعیین نقاط جرم خیز از فناوری‌های GPS و GIS نیز استفاده کند. برای مثال، در این راستا پلیس شیکاگو گزارش کرده است که در نیمه دوم سال ۲۰۰۴، پس از ۶ ماه استفاده از فناوری GPS و GIS در گشت‌های پلیس این ایالت،

آمار قتل در مقایسه با مدت مشابه در سال گذشته، ۱۸ درصد کاهش یافته است (چن^۱، ۲۰۰۴).

۳۹

فناوری های GIS , GPS به پلیس کمک می کند که مأموران گشتی خود را در اماکن مناسب مستقر کند تا بتوانند از وقوع جرم پیشگیری و نرخ جرایم را کاهش دهند. امروزه در کشور های پیشرفته از این فناوری ها در تجزیه و تحلیل جرایم، تهیه نقشه های جرم، تعیین نقاط دقیق وقوع جرایم، تعیین نقاط جرم خیز و قرار دادن گشت های هدایت شده استفاده می شود که هدف نهایی آنها پیشگیری از وقوع جرایم است.

گروه بندی نیروها

یک از مشکلاتی که مأموران در گشت های هدایت شده با آن مواجه اند آن است که هنگام گشت مجبورند به تماس فوریت های پلیس ۱۱۰ نیز پاسخ گویند که این امر روند گشت های آنان را با مشکل مواجه می کند. امروزه برای مقابله با چنین مشکلاتی نیروها را گروه بندی می کنند. گروهی از نیروها را فقط برای واکنش به تماس های ضروری پلیس اختصاص می دهند و گروه دیگر را به تماس های غیر ضروری. بخش سوم را نیز به گشت های هدایت شده می گمارند. در تحقیقی که توسط جیمز تین و همکارانش^۲ (۱۹۷۷) انجام شد استفاده از این روش از یک سو موجب افزایش بهره وری در واکنش به تماس های ضروری شهروندان شد و از سوی دیگر تأثیر گشت های هدایت شده را افزایش داد. باید اذعان کرد این امور چهره ای حرفه ای از پلیس در اذهان عمومی ایجاد خواهد کرد و پلیس نهادی پاسخگو شناخته خواهد شد.

1. Chen
2. Tien et al.

ایست و بازرسی های هدفمند

پلیس ضمن انجام گشت های هدفمند می تواند با استفاده از متخصصان تجزیه و تحلیل جرایم و فناوری های GPS و GIS ، ایست و بازرسی های هدفمند در «شاهراه های» نقاط جرم خیز ترتیب دهند.

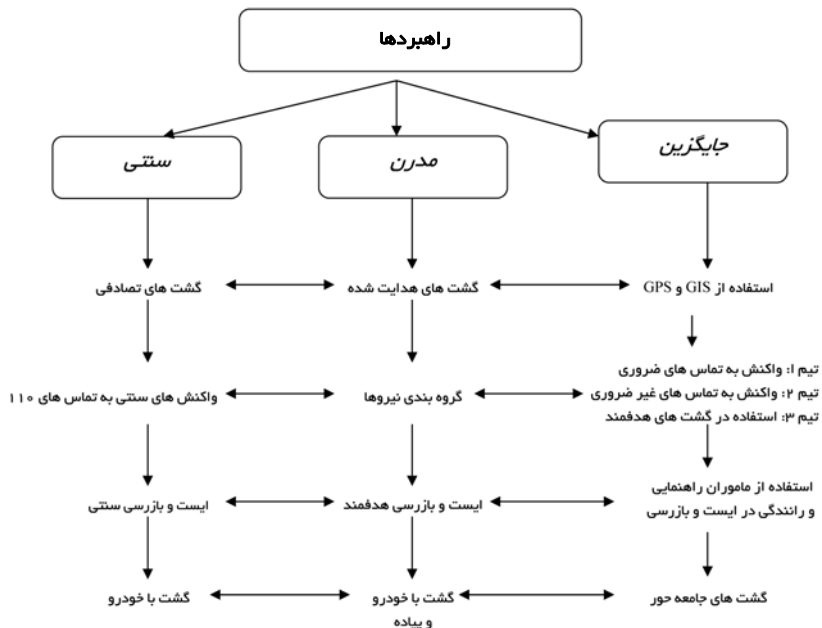
در این طرح می توان برای اعمال قانون قوی تر از مأموران راهنمایی و رانندگی نیز بهره گرفت. می توان از مأموران راهنمایی مستقر در خیابان ها درخواست کرد که با مشاهده خودروهایی که سرعت غیر مجاز دارند یا خودروهایی که به نحوی مشکوک رانندگی و رفتارهای پرخطر دارند، مراتب را به ایست و بازرسی مستقر در محل گزارش دهند.

استفاده از گشت های پیاده و جامعه محور

به نظر می رسد استفاده از گشت های خودرویی مؤثرتر از گشت های پیاده باشد. خودروها سریع تر به محل می رسند، محدوده بیشتری را پوشش می دهند و مأموران در هر شرایط آب و هوایی راحت تر به مأموریت می پردازند. خودروها همچنین امکان حمل تجهیزات بیشتری را فراهم می آورند. اما به نظر می رسد خودروها مأموران را از مردم «دور» نگه داشته اند. با انجام گشت های پیاده، شهروندان به پلیس اعتماد بیشتری پیدا خواهند کرد و در پیشگیری از وقوع جرایم پلیس را یاری خواهند داد. جرج کلینگ (۱۹۸۸) در خصوص لزوم اجرای گشت های پیاده جامعه محور در پیشگیری از جرایم، دلایل زیر را بیان می کند:

۱. هنگامی که گشت های پیاده به محله ها اضافه شود، میزان ترس مردم کاهش چشمگیری می یابد.
۲. وقتی گشت های پیاده جمع شود، میزان ترس مردم افزایش می یابد.
۳. رضایت شهروندان از پلیس با انجام گشت های پیاده افزایش می یابد.
۴. مأموران گشتی پیاده در مقایسه با گشت های با خودرو فرصت بیشتری برای تعامل با شهروندان در شناسایی مجرمان احتمالی نسبت به دارند.

برای درک کلی موضوع، نمودار راهبردهای استفاده از گشت های پلیس برای پیشگیری از وقوع جرایم در مکان های جرم خیز که مورد بحث در این مقاله بوده به شرح زیر است. ذکر این نکته ضروری است که استفاده از راهکارهای جایگزین و مدرن به معنای نفی روش هاس سنتی نیست، بلکه پلیس می تواند از تلفیق آنها با یکدیگر سود ببرد.



نمودار شماره ۱: راهبردهای استفاده از گشت های پلیس برای پیشگیری از وقوع جرایم در مکان های جرم خیز

نتیجه گیری و پیشنهادها

در پاسخ به این پرسش که آیا شناسایی نقاط جرم خیز در پیشگیری از وقوع جرایم ضرورت و اهمیتی دارد، تحقیقات نشان می دهد شناسایی نقاط جرم خیز و انجام عملیات پلیسی در آن نقاط در بین سازمان های پلیس گسترش زیادی یافته است. تقریباً در کشورهای پیشرفته، از هر ۱۰ اداره پلیس ۷ اداره از این امر برای پیشگیری

از وقوع جرایم استفاده می کنند. تحقیقات مرور شده همچنین نشان می دهد اگر پلیس تمرکز خود را بر این محل ها معطوف سازند، جرایم و مشکلات ناشی از آنها کاهش خواهد یافت. ضمناً منطقی به نظر می رسد که پلیس برای پیشگیری و مهار روند رو به رشد وقوع جرایم، منابع و امکانات محدود خود را بر چند نقطه ای که بیشترین جرایم در آنجا رخ می دهد، متمرکز کند.

پلیس باید نقاط جرم خیز را هدف گشت های خود قرار دهد. به هر حال، گشت ها و اقدامات سنتی حال حاضر پلیس تأثیر چندانی در پیشگیری از وقوع جرایم ندارد. پلیس باید در انجام گشت های تصادفی، واکنش های سنتی به تماس های ۱۱۰ و اجرای ایست و بازرسی های بی هدف تجدید نظر کند.

پیشنهاد می شود پلیس برای پیشگیری مؤثر از وقوع جرایم به جای گشت های تصادفی از گشت های هدایت شده، به جای واکنش های سنتی به تماس های رسیده به ۱۱۰ از راهبرد گروه بندی نیروها (به عنوان نمونه تقسیم بندی به سه گروه تیم واکنش به تماس های ضروری، تیم واکنش به تماس های غیر ضروری و تیم گشت های هدفمند در نقاط جرم خیز)، به جای ایست و بازرسی های سنتی از ایست و بازرسی های هدفمند و به کار گیری مأموران راهنمایی و رانندگی علاوه بر گشت های خودرویی از گشت های پیاده استفاده کرد. پلیس همچنین باید از فناوری های پیشرفته مانند GIS و GPS در تجزیه و تحلیل جرایم، تهیه نقشه های جرم، تعیین نقاط دقیق وقوع جرایم و تعیین نقاط جرم خیز استفاده کند و گشت های هدایت شده را به نقاط هدف بفرستد. در نهایت اینکه، در برخی موارد به کارگیری ترکیبی از روش های سنتی و نوین کارگشا خواهد بود.

مقیم، مهدی و قورچی، مجید (۱۳۸۴). بستن کوچه ها و معابر و کاهش جرم. فصلنامه دانش انتظامی، دانشگاه علوم انتظامی، سال هفتم، شماره چهارم.

- Alison, L. (2005). *The forensic psychologist casebook: psychological profiling*. UK: Willan Publishing.
- Braga, A. (2001). The effects of Hot Spots Policing on Crime. *Annals of the American Academy of Political and Social Science* 578, 104Y125.
- Braga, A. (2002). Problem-oriented policing and crime prevention. Monsey, NY: Criminal Justice Press.
- Braga, A. (2005). Hot spots policing and crime prevention: A systematic review of randomized controlled trials. *Journal of Experimental Criminology*. 1: 317-342.
- Chen, A. (2004). GIS Fights Crime in Chicago. *Eweek Magazine*. Pp 50-52.
- Clarke, Ronald V. (1995). Situational crime prevention: Achievements and challenges. In *Building a safer society: Strategic approaches to crime prevention, crime and justice: A review of research 19*, ed. Michael Tonry and David Farrington. Chicago: University of Chicago Press.
- Clarke, Ronald V., and Marcus Felson, eds. (1993). Routine activity and rational choice. *Advances in Criminological Theory* 5:1-14.
- Clarke, Ronald V. (1992). *Situational crime prevention: Successful case studies*. Albany, NY: Harrow and Heston.
- Cohen, Lawrence E., and Felson, M. (1979). Social change and crime rate trends: A routine activity approach. *American Sociological Review* 44:588-605.
- Dempsey, J.S. and Forst, L.S. (2008). *An Introduction to policing*. USA: Thompspon.
- Eck, J. & Weisburd, D. (1995). Crime places in crime theory. In J. Eck & D. Weisburd (Eds.), *Crime and place (pp. 1Y34)*. Monsey, NY: Criminal Justice Press.
- Eck, J. (2002). Preventing crime at places. In L. Sherman, D. Farrington, B. Welsh & D. L. MacKenzie (Eds.). *Evidence-based crime prevention (pp. 241Y294)*. New York.
- Eck, John E., and David Weisburd, eds. (1995). *Crime and place: Crime prevention studies: 4*. Monsey, NY: Willow Tree Press.
- Goldstein, H. (1979). Improving policing: a problem-oriented approach. *Crime and Delinquency*. 25: 236- 258.

- Harcourt, B. (2001). *Illusion of Disorder: The False Premise of Broken Windows Policing*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kelling, G. (1988). *Foot Patrol*. Washington D.C.: National Institute of Justice.
- Kelling, G. and Soule, W. (2001). *Do Police Matter? An Analysis of the Impact of New York City's Police Reform*. NY: The Manhattan Institute.
- Kelling, G. *et al.* (1974). *The Kansas City preventive patrol experiment*. Washington DC.
- Kennedy, D.M. (1993). *Closing the market: Controlling the drug trade in Tampa, Florida*. Washington, DC: US Department of Justice.
- Raine, Adrian. 1993. *The psychopathy of crime*. New York: Academic Press. Routledge.
- Sampson, Robert J., and John H. Laub. (1993). *Crime in the making: Pathways and turning points through life*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Sears, D.J. (1991). *To kill again: the motivation and development of serial murder*. Wilmington, DE: Scholarly Resources.
- Sherman, L. & Weisburd, D. (1995). General deterrent effects of police patrol in crime hot spots: A randomized controlled trial. *Justice Quarterly*, 12, 625Y648.
- Sherman, L. (1994). *The Kansas City Experiment*. Washington D.C.: National Institute of Justice.
- Sherman, L., Buerger, M. & Gartin, P. (1989a). *Repeat call address policing: The Minneapolis RECAP experiment*. Washington, District of Columbia: Crime Control Institute.
- Sherman, L., Gartin, P. & Buerger, M. (1989b). Hot spots of predatory crime: Routine activities and the criminology of place. *Criminology* 27, 27Y56
- Sherman, Lawrence, Patrick R. Gartin, and Michael E. Buerger. (1989). Hot spots of predatory crime: Routine activities and the criminology of place. *Criminology* 27:27-56.
- Skogan, W. & Frydl, K. (Eds.). (2004). *Fairness and effectiveness in policing: The evidence*. Committee to Review Research on Police Policy and Practices. Washington, DC: The National Academies Press.
- Taylor, R. (2001). *Breaking away from broken windows*. Boulder, Co: West view press.
- Taylor, R (1998). *Crime and place*. National Institute of Justice (NIJ), from: <http://www.nij.com>
- Tien, J. *et al.* (1977). *An Alternative Approach in police Patrol*. *Public System Evaluation*. Cambridge.

- Trasler, Gordon. (1993). Conscience, opportunity, rational choice, and crime. In *Routine activity and rational choice: Advances in criminological theory*, vol. 5, ed. Ronald Clarke and Marcus Felson, 305-22. New Brunswick, NJ: Transaction Press.
- Weisburd, D. & Eck, J. (2004). What can police do to reduce crime, disorder, and fear? *Annals of the American Academy of Political and Social Science* 593, 42Y65.
- Weisburd, D. (2005). Hot Spots Policing Experiments and Criminal Justice Research. *Annals of the American Academy of Political and Social Science* 599, 220- 245.
- Weisburd, D., Maher, L. & Sherman, L. (1992). Contrasting crime general and crime specific theory: The case of hot spots of crime. *Advances in Criminological Theory*, vol. 4 (pp. 45Y 69). New Brunswick, NJ: Transaction.
- Weisburd, David, and Anthony Braga. (2003). Hot spots policing. In *Crime prevention: New approaches*, ed. H. Kury and J. Obergfell-Fuchs. Manz, Germany: Weisser Ring.
- Weisburd, David, and Lorraine Green. (1994). Defining the drug market: The case of the Jersey CityDMA system. In *Drugs and crime: Evaluating public policy initiatives*, ed. D. L. MacKenzie and C. D. Uchida. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Wilson, J. Q. and Kelling, G. (1982). Broken windows: The police and neighborhood safety. *Atlantic Monthly* (March): 29- 38.
- Wilson, O.W. (1977). *Police administration* (4th ed.) New York, NY: McGraw Hill.